

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - دوم

اردیبهشت ماه

۱۳۵۲

آینده بشریت

سال پنجاه و پنجم

دوره - چهل و دوم

شماره - ۲

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : محمد وحید دستگردی)

ترجمه : دکتر محمد وحید دستگردی

فیلسوف فقید : برتراند راسل

آینده بشریت

قبل از پایان قرن کنونی ، اگر حادثه‌ای کاملاً غیر قابل پیش‌بینی اتفاق نیفتد ، یکی از سه امکان زیر محققاً صورت عمل بخود خواهد گرفت . این سه امکان عبارتند از :

۱- پایان زندگی آدمی و شاید پایان حیات کلیه موجودات کره زمین .

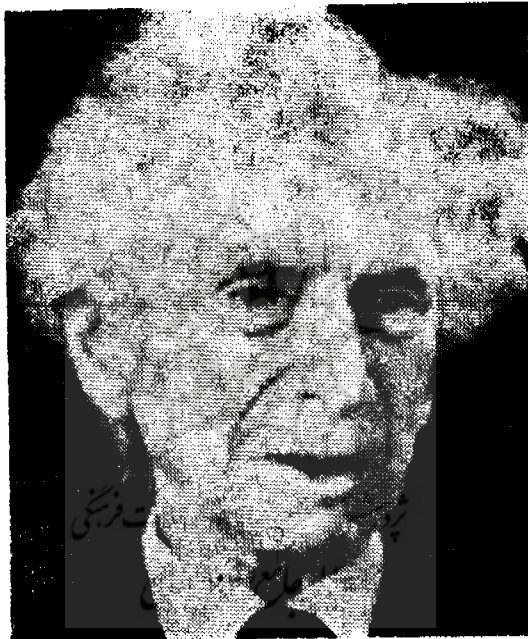
۲- بازگشت به بربریت بعد از تقلیل ناگهانی و مصیبت آمیز جمعیت

کره زمین .

۳- وحدت جهان تحت یک حکومت واحد که کلیه سلاح های سنگین

جنگی را در انحصار خود خواهد داشت .

من بتحقیق نمی‌توانم بگویم که از سه شق بالا کدام يك انضاق خواهد افتاد و یا احتمال حدوث کدام يك بیشتر است . آنچه که من بلاتأمل بدان اعتقاد دارم اینستکه نوع سیستمی که ما به آن خو گرفته و عادت کرده‌ایم بهیچوجه پایدار نتواند بود .



در مورد امکان اول ، یعنی انقراض نژاد آدمی در جنگ جهانی سوم اطمینان چندانی نتوان داشت مگر آنکه این جنگ مدت طولانی‌تری از آنچه انتظار می‌رود به تعویق افتد . اما اگر جنگ جهانی سوم دیریا زود درگیرد ، یا اگر فاتحان جنگ مردمی‌نادران باشند و اگر کشورهای نیرومند از آن جان سالم بدر برند از عواقب وحشتناک آن ایمن نتوانند بود . بسیاری از دانشمندان را

عقیده بر آنست که در این جنگ بعلت استفاده از سلاحهای جدید و بسیار قدرتمند اتمی که از سلاحهای کنونی قدرت بیشتری دارند ابرهای رادیو آکتیو سرتاسر جهان را فرا گرفته موجودات زنده را در هر کجا که باشند نیست و نابود خواهند کرد . اگرچه آخرین بازمانده نسل بشر ممکن است خود را امپراطور مطلق جهان اعلام کند لکن حکومت چنین امپراطوری کوتاه بوده در اندک زمانی خود وزیردستانش نیز تحت تأثیر تشعشعات اتمی از پای در خواهند آمد . با مرگ این آخرین بازمانده نسل بشر ، افسانه ملالت بار حیات پایان خواهد یافت و تخته سنگها و صخره‌های بیحرکت تا زمان انفجار خورشید بدون هیچگونه تغییری به گردش خود بدور خورشید ادامه خواهند داد .

شاید يك شخص بی تفاوت که هیچگونه تعلق خاطری ندارد با توجه به تاریخ طولانی ظلم و ستم و جهالت آدمی اتمام حیات بشر را راحت ترین و دلپذیرترین راه علاج بداند . اما ماکه بازیگران این نمایش هستیم و بایبوندهای عشق و محبت و امید و آرزو بهم پیوسته ایم نمی توانیم چنین عاقبتی را با طیب خاطر بپذیریم . البته بارها شنیده ام که افراد می گویند که آنها پایان حیات آدمی را بر تسلیم به حکومت روسیه ترجیح میدهند و بدون شك در روسیه هم افرادی وجود دارند که پایان حیات آدمی را بر تسلیم به سرمایه داری غرب ترجیح می دهند . اما این گفتار نوعی غلو است که حاکی از فداکاری و از خودگذشتگی غیر واقعی است . این گفتار علاوه بر آنکه غیر حقیقی و مبتنی بر لاف است خطرناک هم هست بعلت آنکه نیروهای انسانها را که باید در راه جلوگیری از حوادث غیرمترقبه و ناگوار عالم بکار رود کم می کند و زیانهای بسیار بیار می آورد .

امکان دوم یعنی بازگشت به بربریت و سبیت این امید را باقی می -

گذارد که انسان متدرجاً بجانب تمدن باز گردد همانطوریکه بعد از سقوط روم چنین وضعیتی بوجود آمد. این تحول ناگهانی، در صورتی که اتفاق افتد بی نهایت برای کسانی که درگیر آن خواهند شد دردناک خواهد بود و تا چند قرن بعد از آن زندگی سخت و کسل کننده و توأم با درد و رنج و بلا خواهد بود. اما با این وجود باز برای بشریت آینده‌ای وجود خواهد داشت و امیدها و آرزوهای عقلانی و منطقی بشر باز برای خود مفری پیدا خواهند کرد.

من فکر میکنم که يك جنگ علمی جهانی چنین نتیجه‌ای خواهد داشت. تصور کنید هر طرف در وضعیتی است که میخواهد شهرهای مهم و مراکز صنعتی دشمن را نابود کند، انهدام کامل آزمایشگاهها و کتابخانه‌ها را در نظر آورید که در این میان گروه بیشماری از دانشمندان هم کشته شده‌اند، قحطی ناشی از تشعشعات رادیو اکتیو و بیماریهای عفونی و میکروبی حاصل از جنگ را پیش خود مجسم کنید، آیا ارتباط و پیوستگی اجتماعی از چنین مصیبت‌هایی جان سالم بدر تواند برد؟ آیا پیشوایان روحانی به مردم مصیبت زده و دیوانه شده نخواهند گفت که این مصائب همه نتیجه علم است و آیا انهدام مردم تحصیل کرده به ایجاد دوره هزارساله جهل و نادانی منتج نخواهد شد. امیدهای دور و دراز از بطن بدبختی و مصیبت عظیم بیرون می‌آیند و در چنین دنیایی امیدها و آرزوها همه غیر عقلی و غیر منطقی خواهند بود. من فکر می‌کنم جوامع عظیمی که ما در آنها زندگی کرده و بدانها خو گرفته‌ایم از همدیگر خواهند پاشید و بازماندگان متفرقی که از این جنگ هولناک جان سالم بدر میبرند ناگزیر به زندگی و اقتصاد بدوی روستائی باز خواهند گشت.

امکان سوم، یعنی تأسیس و استقرار يك حکومت واحد برای همه جهان بطرق مختلف ممکن است عملی باشد. یکی از این طرق پیروزی آمریکا یا

اتحاد جماهیر شوروی در جنگ جهانی سوم و یا توافق این دو کشور در این مورد خاص است. طریق دیگر که بنظر من از هر روش محتمل دیگری امیدوارکننده تر است اتحاد و اتفاق ملت‌هائی است که به ایجاد يك دولت بین‌المللی علاقه‌مند هستند و این دولت پس از مدتی آنقدر قدرت پیدا میکند که روسیه دیگر نمیتواند در مقابل آن ایستادگی و پایداری کند. این هدف محتملاً بدون درگرفتن جنگ جهانی دیگری میتواند عملی باشد، اما در راه رسیدن به این هدف تعدادی از کشورها باید شجاعت و شهامت و فداکاری نسبتاً زیادی از خود نشان دهند.

دلایل مختلفی علیه طرح تشکیل يك دولت واحد برای همهٔ جهان اقامه شده است. متداول‌ترین این دلایل اینست که طرح تشکیل چنین دولتی مستلزم تأسیس يك مدینهٔ فاضله است و نیل به چنین هدفی غیرممکن است. آنهائی که چنین دلیلی را اقامه می‌کنند، مانند اغلب کسانی که از تشکیل يك حکومت جهانی دفاع می‌کنند، معتقدند که تشکیل يك حکومت جهانی باید از طریق توافق بین ملت‌ها جامعهٔ عمل بخود پوشد. به نظر من این نکته کاملاً روشن است که با سوءظن‌های دوطرفه موجود بین روسیه و ممالک غربی نمیتوان امیدوار بود که در آیندهٔ نزدیکی توافق کامل و جامعی بعمل آید. با توجه به وضعیت کنونی جهان، تشکیل هرگونه قدرت جهانی که مورد موافقت هر دو کشور نیرومند باشد چیز مضحکی خواهد بود و همان کیفیتی را خواهد داشت که سازمان ملل متحد دارد. مشکلاتی را در نظر آورید که در مورد طرح خیلی منطقی تر نظارت بین‌المللی بر نیروی اتمی بوجود آمده‌اند و روسیه به این طرح در صورتی رضایت خواهد داد که در مورد بازرسی تأسیسات اتمی از حق و تو استفاده کند و بنابراین چنین طریقی چیزی جز خدعه و نیرنگ نیست. به نظر من

باید این حقیقت را قبول کنیم که يك حکومت جهانی باید با اعمال قدرت و زور به همه کشورهای جهان تحمیل گردد و الاروش های دیگر هرگز مفید فایده نتوانند بود .

اما ، اغلب مردم خواهند گفت که چرا باید درباره يك حکومت جهانی این همه بحث و گفتگو کرد ؟ از زمانی که انسان ها در گروه های بزرگتری از خانواده متشکل شدند جنگها اتفاق افتاده اند ، اما نژاد انسان به حیات خود ادامه داده است . بنابراین اگر جنگها باز هم همچنان اتفاق افتند چه دلیلی دارد که نژاد انسان نتواند به حیات خود ادامه دهد ؟ علاوه بر این ، مردم جنگ را دوست دارند و بدون جنگ احساس ناکامی میکنند و همچنین بدون در گرفتن جنگ هیچگونه فرصت مناسبی برای ابراز شجاعت و مردانگی و یا از خود گذشتگی وجود نخواهد داشت .

این نقطه نظر ، که بسیاری از مردم تحصیل کرده مسن تر و از جمله رهبران روسیه شوروی بدان اعتقاد دارند ، امکانات فنی کنونی را از نظر دور داشته است . من فکر میکنم که تمدن احتمالاً میتواند از يك جنگ جهانی دیگر جان سالم بدربرد مشروط بر آنکه این جنگ نسبتاً زود اتفاق افتد و مدت زیادی هم بطول نیانجامد اما اگر در نشان دادن میزان اکتشافات و اختراعات غلوتشود و اگر جنگهای عظیم همچنان اتفاق افتند ، انهدام حاصل از آنها حتی اگر نژاد آدمی را کاملاً نابود نسازد ، باعث می شود که انسان به سیستم اجتماعی بدوی که قبلاً درباره آن صحبت کردم بازگشت نماید . و این بازگشت به زندگی بدوی باعث میشود که جمعیت جهان به مقیاس عظیمی تقلیل یابد . البته این تقلیل تنها ناشی از جنگ نیست بلکه قحطی و بیماری منتج از جنگ در این میان نقش مهمی را ایفاء خواهد کرد و افرادی که بدین ترتیب زنده میمانند طبیعت

حیوانی بخود خواهند گرفت و حداقل برای مدتی طولانی فاقد کیفیات و صفات لازم برای تشکیل مجدد تمدن خواهند بود .

همچنین عقلاً و منطقاً نباید امیدوار باشیم که اگر حادثهٔ مهمی اتفاق نیفتد جنگها هم اتفاق نخواهند افتاد . جنگها همیشه اتفاق افتاده‌اند و محققاً دیر یا زود باز هم در خواهند گرفت مگر آنکه انسان با اتخاذ سیستم مطمئنی از بروز آنها جلوگیری کند و تنها سیستم مطمئن تشکیل يك حکومت جهانی است که نیروهای مسلح را در انحصار خود داشته باشد .

اگر وضع جهان بهمین منوال پیش برود ، کاملاً واضح است که مناقشات موجود میان روسیه و کشورهای آزاد غرب همچنان ادامه خواهند یافت تا آنکه سرانجام روسیه دارای مقدار معتناهی بمب‌های اتمی بشود و چون آن زمان در رسد جنگ اتمی در خواهد گرفت . در يك چنین جنگی ، صرف نظر از عواقب بسیار وحشتناك آن ، اروپای غربی و از جمله بریتانیای کبیر بکلی نابود خواهد شد . اگر آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بعنوان کشورهای متشکل از این جنگ جان سالم بدر برند مجدداً با یکدیگر درگیر خواهند شد . هر طرف که پیروز شود حکومت جهان را بدست خواهد گرفت ، و يك حکومت متحد بشری بوجود خواهد آمد . در غیر این صورت ، یا بشر و یا حداقل تمدن نابود خواهد شد . این چیز است که حتماً اتفاق می‌افتد اگر ملت‌ها و رهبران آنها اینش و بصیرت خلاق و سازنده نداشته باشند .

منظور من از ذکر «بصیرت سازنده» تنها استدراك نظری این نکته نیست که يك حکومت جهانی حکومتی دلخواه است . بیش از نیمی از ملت آمریکا ، بنابر آمارگیری مؤسسه گالوپ ، همین عقیده را دارند . اما اکثر مدافعان این طرح مایلند که تشکیل چنین حکومت واحدی از طریق توافق دوستانه انجام گیرد

و دوست ندارند که در این راه از قدرت و زور استفاده شود. در این مورد خاص من معتقدم که آنها اشتباه میکنند. به نظر من قدرت و یا تهدید قدرت لازم خواهد بود. من امیدوارم که تهدید قدرت در این مورد کفایت کند و در غیر اینصورت باید از قدرت و زور واقعی استفاده نمود.

اکنون تصور کنیم که در جنگ میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یکی از دو طرف پیروز شود و نیروهای مسلح را در انحصار خود گیرد در این حالت وضع جهان چگونه خواهد بود؟

در هر حال، وضع جهان طوری خواهد بود که در آن هیچ انقلاب و شورشی موفقیت آمیز نخواهد بود. اگر چه، البته کشتارهای متناوب ممکن است اتفاق افتند اما تمرکز کلیه سلاحهای مهم جهان در دست فاتحان هرگونه مقاومتی را درهم خواهد شکست و بدین ترتیب صلح پایدار را تأمین خواهد کرد. حتی اگر ملت غالب بکلی عاری از حس نوع پرستی باشد مردمش حداقل از يك زندگي بسیار مرفه برخوردار خواهند شد و دیگر هیچگونه وحشت و ظلم و ستمی هم افق زندگي آنها را تیره نخواهد کرد. این مردم بتدریج در طریق کمال راه خواهند سپرد و در اثر پیدا کردن سرشت و طبیعت نیک، فکر آزار دیگران به مخیله شان هم خطور نخواهد کرد. بمرور زمان آنها، مانند رومیان، مردم مغلوب را نیز در حمایت خود خواهند گرفت. بدین ترتیب حکومتی واقعی و جهانی بوجود خواهد آمد و حتی امکان آن هست که این حکومت حتی این نکته را فراموش کند که اساسش از پیروزی و غلبه بر دیگران منشاء گرفته است. کدام يك از ما، در طول حکومت لیوید جورج با توجه به تضاد آن با دوره حکومت ادوارد اول احساس حقارت میکردیم؟

تشکیل يك امپراطوری جهانی بوسیله آمریکا یا شوروی کاملاً بر نتایج

ادامه هرج و مرج بین‌المللی کنونی رجحان دارد .

بهر حال ، دلائل مهمی وجود دارند که پیروزی آمریکا را بر پیروزی روسیه مرجح می‌دارند. منظور من این نیست که بگویم سرمایه‌داری بهتر از کمونیسم است . چون اگر آمریکا کمونیست بود و روسیه سرمایه‌دار ، من باز هم جانب آمریکا را می‌گرفتم . علت جانبداری من از آمریکا اینست که در این کشور خیلی بیشتر از روسیه برای اصولی که لازمه یک زندگی متمدن است ازج و منزلت قائلند . اصولی که مطمح نظر من میباشند عبارتند از : آزادی فکر ، آزادی تحقیق ، آزادی مطبوعات ، آزادی بحث و عواطف انسانی . نتیجه پیروزی روسیه را بسهولت میتوان در لهستان مشاهده کرد .

در لهستان دانشگاههای معتبری وجود داشتند که هوشمندان و دانشمندان برجسته‌ای در آنها مشغول تحقیق بودند . خوشبختانه بعضی از این دانشمندان فرار کردند و بقیه متأسفانه ناپدید گشتند. تعلیم و تربیت در این کشور اکنون محدود است به فرا گرفتن ارتودکس (اصول کلیسای روسی) استالینی و این تعلیم و تربیت بعد از دوره مقدماتی تنها مخصوص کسانی است که پدر و مادر آنها مجرمیت سیاسی ندارند . هدف از این تعلیم و تربیت توسعه نیروهای ذهن نیست بلکه منظور از آن تکرار سطحی و بی‌مایه مطالب و آزمونهای معین و قبول کردن بی چون و چرای عقائدی است که تعلیم داده می‌شوند. از چنین سیستم آموزشی چیزی که دارای ارزش فکری و معنوی باشد هرگز حاصل نخواهد شد .

در این حیص بیص ، طبقه متوسط ابتدا در سال ۱۹۴۰ از طریق تبعید گروهی ازین رفتند و مجدداً پس از بیرون راندن آلمانها این طبقه مورد تصفیه قرار گرفتند . سیاستمداران احزاب اکثریت زندانی و نابود گشتند و یا ناگزیر به فرار شدند . خیانت کردن به دوستان و تسلیم آنها به پلیس و گواهی دروغ دادن هنگام محاکمه

تنها راه نجات یافتن از مرگ است برای کسانی که سوءظن‌های مأموران دولتی را نسبت بخود جلب کرده‌اند.

البته من شکی ندارم که اگر این رژیم يك قرن دوام پیدا کند، در نيل به هدفهایش موفق خواهد شد. دشمنی لهستانیها نسبت به روسیه ازین خواهد رفت و ارتودکس کمونیستی جانشین این دشمنی خواهد شد. علم و فلسفه، هنر و ادبیات ملحقات تملق آمیز دولت شده از نظر محتوی خشک و سطحی و سخیف خواهند شد. هیچ فردی برای خودش احساس و فکر نخواهد کرد بلکه فقط جزئی از توده خواهد بود. پیروزی روسیه، در موقع مقتضی، چنین روحیه‌ای را در سرتاسر جهان ایجاد خواهد کرد. البته شکی نیست که احساس افتخار و خشنودی از خود که ناشی از موفقیت می‌باشد سرانجام باعث تقلیل مراقبت و نظارت سخت و جدی می‌شود اما این کار خیلی بکندی انجام خواهد گرفت ولی در مورد اهمیت گذاشتن به شخصیت فرد مطمئن نمی‌توان بود. بر اساس این دلائل من پیروزی روسیه را مصیبتی هولناک و وحشت انگیز می‌دانم.

پیروزی آمریکا عواقب و نتایج چنین هولناک نخواهد داشت. اولاً بدان علت که این پیروزی از آن امریکا به تنهایی نخواهد بود بلکه این پیروزی حکم اتحادی را دارد که در آن اعضای دیگر می‌توانند قسمت بزرگی از استقلال سستی خود را حفظ کنند. حتی تصور این را هم نمیتوان کرد که ارتش آمریکا استادان دانشگاه‌های اکسفورد و کمبریج را بدزدد و آنها را برای انجام دادن کارهای سخت به آلاسکا بفرستد.

همچنین من فکر نمی‌کنم که آنها آقای اتلی را متهم به توطئه کنند و او را مجبور کنند که به مسکو فرار کند. با این وجود اینها نظائر بی‌کم و کاست کارهایی است که روسها در لهستان انجام داده‌اند. بعد از پیروزی آمریکا و

ایجاد يك حكومت جهانی تحت رهبری آمریکا ، فرهنگ بریتانیا ، فرهنگ فرانسه ، فرهنگ ایتالیا و (من امیدوارم) فرهنگ آلمان همچنان استوار و پایدار خواهند بود . بنابراین از آن یکنواختی خشك و مرده‌ای که از تسلط روسیه بر جهان بوجود می‌آید کوچکترین اثری نخواهد بود .

اختلاف مهم دیگری هم وجود دارد و آن اینست که ارتودکسی مسکو خیلی بیشتر از ارتودکسی واشنگتن گسترش و نفوذ دارد . در آمریکا ، اگر شما يك دانشمند زیست‌شناس باشید می‌توانید نظر خود را اگرچه با نظرات مندل مغایر باشد ابراز و از آن دفاع کنید . در روسیه ، اگر شما يك دانشمند زیست‌شناس باشید و با عقاید لیسکو مخالفت کنید همیشه در معرض آن هستید که بطور اسرارآمیزی ناپدید شوید . در آمریکا ، می‌توانید کتابی بنویسید و در صورت اقتضاء لینکلن را تحقیر کنید ، در روسیه اگر کتابی بنویسید ولنن را تحقیر کنید نه تنها کتاب شما چاپ نمی‌شود بلکه خودتان هم سر به نیست خواهید شد . اگر شما يك اقتصاددان آمریکائی باشید می‌توانید عقیده خود را درباره اینکه اقتصاد آمریکا در حال تزلزل یا ترقی است آزادانه ابراز کنید، در روسیه هیچ اقتصاددانی جرأت طرح چنین سئوالی را ندارد و حتی جرأت ندارد پرسد که اقتصاد آمریکا در چه وضعی است . در آمریکا ، اگر شما استاد فلسفه باشید ، می‌توانید به میل خود معتقد به خیال و تصور (idealist) ، مادی (materialist) ، معتقد به اصالت عمل (Pragmatist) و یا معتقد به فلسفه مثبتة منطقی

(Logical Positivist) باشید . در کنگره‌ها می‌توانید با کسانی که با شما اختلاف عقیده و رأی دارند بحث و جدل کنید و مستمعان می‌توانند بین عقیده شما و دیگران قضاوت کنند و بگویند که کدام عقیده به صواب نزدیک تر است . در روسیه شما باید يك فیلسوف مادی منطقی جدلی باشید (dialectical) اما

گاهی اوقات عنصر مادیت بر عنصر منطق جدلی افزونی می‌گیرد و در مواقع دیگر قضیه عکس می‌شود. اگر شما سیر تکامل حکمت ماوراء طبیعت رسمی را با سرعت کافی دنبال نکنید سرنوشت هولناکی در انتظار شما خواهد بود. استالین همیشه حقیقت حکمت ماوراء الطبیعه را میداند، اما شما نباید تصور کنید که حقیقت امسال مانند حقیقت پارسال است.

در یک چنین دنیائی عقل و خرد محکوم به رکود و اضمحلال است و حتی پیشرفت فنی و تکنولوژی هم بسرعت متوقف می‌شود.

آزادی، آن نوع آزادی که کمونیست‌ها از آن متنفرند، نه تنها برای هوشمندان و روشنفکران بلکه برای طبقات خوشبخت‌تر جامعه کمال اهمیت را دارد. بخاطر عدم وجود این آزادی در روسیه، نسا برابری‌های اقتصادی به مقیاس عظیم‌تری از آنچه در بریتانیای کبیر و یا حتی در آمریکا وجود دارد در روسیه شوروی بوجود آمده است. حکومتی که تنها در دست چند نفر باشد حکومتی است که بر کلیه وسائل تبلیغاتی و ارتباط جمعی نظارت دقیق دارد و این نوع حکومت میتواند مرتکب بیعدالتی‌ها و ظلم‌های بیشماری گردد در صورتیکه اگر تبلیغات آزاد می‌بود امکان اعمال این ظلم‌ها و ستم‌ها هم بمراتب کمتر می‌شد. تنها آزادی و تبلیغات آزاد می‌تواند سد راه صاحبان قدرت در ایجاد یک کشور مبتنی بر اصول بردگی گردد که تنها عده معدودی از رفاه و وسائل آسایش برخوردار و اکثریت قریب باتفاق مردم با فقر و رنج و مصیبت دست به گریبان باشند. دولت روسیه با نظارت بسیار سختی که بر همه امور دارد چنین وضعیت مصیبت باری را برای مردمش بوجود آورده است. البته نابرابری‌های اقتصادی در همه کشورها وجود دارد اما در رژیم‌های آزادیخواه این نابرابری روبه کاستن می‌گذارد در حالیکه در کشورهای استبدادی رو به افزایش

دارد. و در هر جا که حکومت تحت اختیار چند نفر باشد چون شورش و طغیان هم امکان پذیر نتواند بود و شکست خواهد خورد، این نابرابریهای اقتصادی جنبهٔ استمرار بخود می گیرند.

اکنون بسر مطلب باز می گردم: خط مشی ما در برابر خطرات مختلفی که انسان با آنها روبروست چه باید باشد؟ مطالب بالا را اینطور خلاصه می کنیم. ما باید در برابر سه خطر به دفاع برخیزیم: (۱) انقراض نژاد آدمی، (۲) بازگشت به بربریت و زندگی بدوی، (۳) تأسیس يك حکومت جهانی مبتنی بر اصول استبداد و بردگی که متضمن بدبختی اکثریت عظیم و توقف پیشرفت علم و دانش و فکر خواهد بود.

امکان حدوث دومصیبت اول و دوم تقریباً قطعی است مگر آنکه بتوان در اسرع وقت به جنگهای بزرگ پایان داد. جنگهای بزرگ را فقط يك طریق میتوان متوقف کرد و آن تمرکز نیروهای مسلح تحت يك حکومت واحد می باشد. چنین تمرکزی از طریق توافق عملی نتواند بود چون روسیه شوروی با آن مخالف است بلکه این تمرکز را باید از طریق دیگری بوجود آورد.

اولین قدم که برداشتن آن اکنون چندان مشکل هم نیست، ترغیب و تشویق آمریکا و کشورهای مشترك المنافع بریتانیا به استدراک ضرورت مطلق اتحاد نظامی جهان است. دولت های ملل انگلیسی زبان باید به همهٔ ملت های دیگر حق بدهند که به يك اتحاد محکم و استوار به پیوندند و همهٔ منابع نظامی خود را در يك جای گرد آورند و در برابر تجاوزات احتمالی بدفاع برخیزند. در مورد ملت های مردم، مانند ایتالیا، انگیزه ها و محرکهای بزرگی اعم از اقتصادی یا نظامی باید نشان داده شود تا همکاری و همگامی آنها را نیز بتوان

جلب کرد .

در وقت معینی ، هنگامیکه این اتحاد بقدر کافی نیرومند گردد آنگاه اگر قدرت بزرگی از پیوستن به این اتحاد سر باززند آنرا باید تهدید به نفی بلد و محرومیت از حقوق قانونی کرد و اگر باز ترمزد کند باید آنرا بعنوان يك دشمن عمومی تلقی کرد . جنگی که بوقوع می پیوندد ، اگر نسیباً زود شروع شود ، احتمالاً هیچگونه آسیبی به اساس سیاسی و اقتصادی آمریکا وارد نمی کند و باعث می شود که این اتحاد موفق نیروهای مسلح را تحت انحصار خود قرار دهد و صلح را تأمین کند . اما شاید اگر این اتحاد بقدر کافی نیرومند باشد جنگی لازم نخواهد بود و قدرتهای مخالف سرانجام ترجیح میدهند که با حقوق مساوی به این اتحاد به پیوندند تا اینکه پس از يك جنگ هولناك بعنوان دشمنان شکست خورده به این اتحاد تسلیم شوند . اگر چنین چیزی صورت عمل بخود میگرفت جهان می توانست ، بدون در گرفتن جنگ بزرگ دیگری ، از خطرات کنونی رهائی پیدا کند . من امید ندارم که چنین وضعیت نیکوئی بروش دیگری امکان پذیر باشد . اما اینکه روسیه در صورت تهدید به جنگ به این اتحاد تسلیم شود مطلبی است که من عقیده خود را در مورد آن نمی توانم اظهار کنم .

توجه عمیق من در اینجا معطوف به جنبه های تاریک و مبهم وضعیت کنونی بشریت است . این کار کاملاً لازم است تا اینکه بتوان جهان را ناگزیر به قبول ضوابطی کرد که با رسوم سنتی فکر و عام داوریهای عمیق و ریشه دار کاملاً مخالف و مغایر باشند . اما ماورای مشکلات و مصائب احتمالی آینده نزدیک ، امکان نیک بختی و سعادت و رفاه هم هست که میزان آن خیلی بیشتر از آنست که تا کنون آدمی از آن برخوردار بوده است . این تنها یک امکان نیست بلکه اگر کشورهای آزاد غرب در این طریق جدی و استوار باشند این یک احتمال

است. از زمان اضمحلال امپراطوری روم تا زمان کنونی، کشورها از نظر تعداد مستمراً افزون شده‌اند. اکنون تنها دو کشور کاملاً مستقل وجود دارند، آمریکا و شوروی. قدم بعدی در این مسیر تاریخی طولانی باید دو کشور رابه‌یک کشور تقلیل دهد و بدین ترتیب به دوره جنگهای منظم که در حدود ۶۰۰۰ سال پیش در مصر آغاز شدند پایان دهد.

اگر بدون تأسیس یک حکومت مستبد طاقت فرسا و کمرشکن بتوان از حدوث جنگ جلوگیری کرد، فشاری که اکنون بر روح آدمی سنگینی میکند برداشته خواهد شد، ترسها و هولهای جانگزا از درون آدمی بیرون رانده خواهند شد و چون ترس و وحشت تقلیل یابد ما می‌توانیم امیدوار باشیم که ظلم و ستم هم کمتر خواهد شد.

استفاده‌هایی که انسانها از طریق نظارت و غلبه روزافزونشان بر نیروهای طبیعت می‌برند استفاده‌هایی عجیب هستند. در قرن نوزدهم مهمترین کار آنها افزایش تعداد انسانها خصوصاً نوع سفیدان بود. در قرن بیستم آنها هدفی کاملاً مخالف را تعقیب کرده‌اند. نظریه سودمندی روز افزون کار، تخصیص درصد عظیمی از جمعیت برای جنگ امکان‌پذیر شده است. اگر از نیروی انمی در تسهیل روشهای تولید استفاده می‌شد، تنها نتیجه آن، با توجه به امور کنونی جهان، وخیم‌تر کردن جنگها می‌بود بدلیل آنکه برای تولید مایحتاج به افراد کمتری احتیاج می‌افتاد. تا زمانیکه ما نتوانیم مسأله جلوگیری از جنگ را حل کنیم دلیلی ندارد که از روشهای علمی که نتیجه‌اش کمتر کار کردن افراد است خوشحال باشیم بلکه باید برعکس احساس اضطراب و نگرانی کنیم. از طرف دیگر، اگر خطر جنگ رفع میشد روش علمی سرانجام میتواند در مورد افزایش خوشبختی انسان مورد استفاده قرار گیرد. در اینصورت دیگر هیچگونه

دلیل فنی برای ادامه فقر، حتی در کشورهای بسیار پرجمعیت مانند هندوستان و چین وجود نتواند داشت. اگر جنگ دیگر افکار و نیروهای انسانها را بخود مشغول نمیداشت، ما می‌توانستیم، در طول حیات یک نسل، به مشکل جدی فقر در سرتاسر جهان خانم دهیم.

من از آزادی بعنوان عامل نیکوئی یاد کرده‌ام اما آزادی عامل نیکوی مطلق نیست. ما همه میدانیم که ممانعت از کار خرابکاران و آدمکشان کاملاً ضروری است و حتی مهمتر از آن ممانعت از کار کشورهای است که اساس حکومت آنها مبتنی بر قتل و غارت و خونریزی است. قانون باید آزادی را محدود کند و ارزشمندترین صورتهای آزادی فقط در قالب قانون میتوانند وجود داشته باشند. آنچه جهان بیش از هر چیز احتیاج دارد قوانین مؤثری است که بر روابط بین‌المللی نظارت کند. اولین و مشکل‌ترین قدم در ایجاد چنین قانونی استقرار ضمانت‌نامه‌های اجرائی مناسب است و این کار تنها از طریق ایجاد یک نیروی مسلح واحد امکان‌پذیر است که همه جهان را تحت اختیار و نظارت خود داشته باشد. اما چنین نیروی مسلحی، مانند یک نیروی پلیس شهری، بخودی خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای رشد یک سیستم اجتماعی است که تحت حکومت قانون باشد در حالیکه نیروی مسلح حق ویژه افراد یا ملت‌ها نیست بلکه بوسیله یک منبع بی‌طرف با توجه به مقرراتی که قبلاً وضع شده‌اند اعمال میگردد. امید است که قانون، و نه نیروی مسلح خصوصی، در طول قرن کنونی حاکم بر روابط ملت‌ها گردد. اگر این آرزو برآورده نشود ما باید بختی و مصیبتی کامل روبرو میشویم و اگر این امید برآورده شود وضعیت جهان خیلی بهتر از هر دوره گذشته در تاریخ بشر خواهد بود.